هو العلیم

معیار پیروی از اولیای الهی در مسائل اجتماعی و سلوکی

مرز مسئولیت فردی و پرهیز از ورود به وظایف دیگران

بیانات:

حضرت آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللَه سرّه

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحيم

الحمد لله رب العالمين

و الصّلاة و السّلام على سيّدنا و نبيّنا ابى القاسم محمّد

و على اهل بيته الطّاهرين

و اللّعنة على اعدائهم اجمعين

عرض كنم كه اوّل بنا داشتم كه مطالبى [را] به‌نحو اجمال و مختصر خدمت يک چند نفر از دوستان عرض كنم؛ افرادى‌كه خب ارتباط و رفت‌وآمد بيشترى دارند؛ ولى بعد ديدم خب اينها همه مطالبى است كه ما مى‌خواهيم اين مطالب را از مسائل و مبانى مرحوم آقا [علامه طهرانى] خدمت رفقا عرض كنيم و خب به‌طور معمول هم، رفقا خودشان [از اين مبانى] اطّلاع دارند [و] نيازى به صحبت و تذكر و [بيان] مسئله [توسط] ما نيست؛ ولى از باب اينكه بالأخره اين‌گونه مسائل را از زبان كسى بشنوند كه ارتباطش با ايشان بيشتر بوده و از

مبانی ایشان اطّلاع بیشتری دارد و از اوّل هم سعی او بر این بوده که آنچه را که از مطالب ایشان احساس کرده و تشخیص داده بگوید ـ ان‌شاءاللَه که کم و زیاد [هم] نکرده باشد ـ.

و به همین جهت خب دوستان مطّلع هستند که ما از خیلی از جریانات فاصله گرفتیم، چون دیدیم که با مرام و مطالب ایشان سازگار نیست و با خود گفتیم آنچه را که ما در آن چند سال حیات مرحوم آقا [علامه طهرانی] در خدمت ایشان تجربه کردیم، حیف است که در سال‌های بعد از فوت و در زمان فراق ایشان آنها را فراموش کنیم و به دست نسیان بسپاریم.

در آنچه را که خب از ایشان به یاد داریم و مطالب ایشان را مطالب حق می‌دانیم، نه مطالب مقطعی و گذرا! و دنیا و آخرتمان را پای این قضیّه گذاشتیم؛ مسئله این [است] که حالا معلوم نیست ما چند صباح دیگری زنده باشیم که بخواهیم مطالب را خلط کنیم و مونتاژ کنیم ترکیب کنیم؛ برای چند روزه [دنیا]، آدم نمی‌آید این کار را انجام بدهد؛ حالا [اگر]

عمر نوح هم بخواهیم [بکنیم]، باز ارزش ندارد! بالأخره آخر که چه؟! ﴿فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً﴾[1]؛ خب بالأخره تمام این مطالب مربوط به آن طرف قضیّه می‌شود.

هر کسی که به مبانی بزرگان عمل کند، گرچه ازحیث ظاهر ارتباط کمتری داشته باشد، داخل در حرم و حریم اولیاست

بعد ملاحظهٔ این جهت [را] کردم که خب چرا به همهٔ رفقا نگوییم [تشریف بیاورند!] بالأخره همین مطالبی است که تا به‌حال صحبت شده بحث شده و هر از چندگاهی خود دوستان از بنده این توقّع را دارند که با آنها صحبتی داشته باشیم، مجلسی داشته باشیم؛ چطور اینکه خود مرحوم آقا [علامه طهرانی] همین‌طور بودند، هر از چندگاهی مطالبی که به‌نظرشان می‌رسید در جلسات خودشان ـ حالا یا عمومی یا خصوصی ـ مطرح می‌کردند یا توسّط ما پیغام می‌دادند. ولی دیدم که خب مطالب به گوش

---

[1] سورهٔ عنکبوت (۲۹)، آیهٔ ۱۴.

همهٔ رفقا می‌رسد و نیازی به این قضیّه نیست چون ممکن است یک مطالبی مطرح بشود و حالا یک حساسیت‌هایی [به‌وجود بیاید] که حالا خب چه شده؛ قضیّه مثلاً چیست؟! دیدم همین رفقا و دوستانی که آنها بیشتر در معرض این‌گونه مطالب هستند و در ارتباط با افراد و تبلیغ مرام و مکتب ایشان و نسبت به آنها یک فعّالیت بیشتری دارند، این مسائل با آنها صحبت بشود و بعد هم که خب [طبعاً مطالب] به گوش بقیّه می‌رسد و الاّ اینکه حالا این انتخابِ عدّه‌ای دون عدّه‌ای [باشد] اصلاً در کار نیست [و] همهٔ رفقا، هر کسی‌که به این مطالب و مبانی عمل کند، آن داخل در حرم و حریم اولیا هست، گرچه ارتباط کمتری داشته باشد؛ و هرکسی که [به مبانی] کمتر عمل کند، طبعاً در آن فضا نیست گرچه ارتباط روزمره داشته باشد؛ خودشان هم، این‌طور می‌فرمودند.

بنده در همین سفری که به عتبات مشرف بودم ـ تنها رفته بودیم ـ، می‌دیدم افرادی می‌آیند و خیلی عده معتنابهی و اینها می‌آمدند ـ نمی‌دانم حالا چطور

یک‌دفعه ما را می‌شناختند ـ و می‌گفتند که: «آقا شما فلانی هستید؟» گفتیم که احتمال دارد، احتمالاً این‌طور است و [می‌گفتند:] «ما این‌طوریم، مطالب شما را می‌نشینیم گوش می‌دهیم [و عمل] می‌کنیم؛ مرحوم آقا [علامه طهرانی] فلان...؛ در جاهای مختلف، کشورهای مختلف، شهرهای مختلف یا مثلاً در خود عراق!»

من دیدم عجب! ما از همه جا بی‌خبر [هستیم]، ولی این مطالب به گوش [افراد] می‌رسد! می‌گفتند: «می‌آییم، می‌نشینیم، جلسه داریم؛ صحبت‌ها را می‌گذاریم و می‌نویسیم و بعد بنا می‌گذاریم به آن ترتیب اثر بدهیم و می‌رویم عمل می‌کنیم.» گفتم: «خوش به حالتان! ای‌کاش ما هم مثل شما بودیم.» درحالی‌که خب ما اصلاً از آنها نه خبری داریم نه چیزی؛ گاهی بر حسب اتفاق پیش می‌آمد ـ خیلی مثلاً ـ می‌نشستم در صحن کاظمین علیهم‌السلام، می‌دیدم یک جوانی آمده دارد به من نگاه می‌کند ـ خب من این‌طور [معمّم] نبودم؛ همین لباس عادی [و] چفیه داشتم و [با] لباس معمّم نبودم ـ می‌آمد دائم به من نگاه می‌کرد. می‌گوید: «شما سید طهرانی

هستید؟» گفتم که بله فعلاً سید طهرانی هستم و گفت: «عجب! فلان و...؛» بعد می‌آمد می‌گفت که: «ما این مطالب را از [سایت] می‌گیریم و مترصّد هستیم که مثلاً چه زمانی صحبتی می‌شود، سخنرانی‌ای می‌شود؛» [می‌گفت:] «در کجا هستیم، [اهل] فلان جا هستیم؛ دوستانمان می‌آیند و [به مطالب شما] ترتیب اثر می‌دهند.» من واقعاً [غبطه خوردم].

بزرگان نسبت به مطالبی که می‌فرمودند احساس مسئولیت می‌کردند

البتّه این همیشه در ذهن من بوده و هست که نسبت به مطلب [و] مسئله‌ای که می‌خواهم خدمت رفقا بگویم جداً احساس مسئولیّت می‌کنم و این مسئولیّت به من فشار وارد می‌کند؛ یعنی خلاصه احساس می‌کنم که باید یک روزی نسبت به حرفی که می‌زنم پاسخ‌گو باشم. فلهذا در کیفیّت تعبیر و در نحوهٔ بیان و صحبت خیلی ملاحظه می‌کنم و از جهات مختلف ملاحظاتی دارم؛ گرچه ما اصلاً به‌طورکلّی قابل مقایسه با سیره و مرام [و] روش بزرگان [و] با حال و احوال آنها نیستیم؛ ولی خب

علی‌کلّ حال ما آنچه را که به ذهن و عقل ناقص خودمان می‌رسید، این‌گونه ملاحظات را خب در رفتار بزرگان می‌دیدم و ما هم سعی می‌کنیم که بر همان اساس و بر همان کیفیّت [و] به همان نحوه عمل کنیم و توقّعی که از رفقا و دوستانمان داریم هم این است که آنها هم این ملاحظات را داشته باشند؛ و این نیست که هر سخنی که یک کسی بگوید تصوّر کند مسئله می‌گذرد و تمام می‌شود! [بلکه] اگر انسان بخواهد مطلبی را بگوید که خدایی نکرده باعث رنجش کسی بشود یا بدون ملاحظه حرفی را به کسی بزند، فردا همین قضیّه به‌سر خودش می‌آید! یعنی مطلب این‌طور است؛ مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: «این قضیّه به‌سر خود او هم خواهد آمد.»

و بنده هم در روش بزرگان یک چنین مطلبی را می‌دیدم و می‌دیدم که بعضی‌ها به صرف انتساب با ایشان و نزدیکی با ایشان از رعایت این مسائل اخلاقی فاصله می‌گرفتند و بعد یک روزی ـ حالا بعد از ۱ سال ۲ سال ۱۰ سال ـ برای خود آنها هم پیش می‌آمد و به‌طورکلّی راه را کنار گذاشتند و

می‌گذارند! آن چیزی که من با چشم خودم می‌دیدم و خیلی این نکته مهم است که البتّه یکی از مطالبی که می‌خواهم عرض کنم همین است.

علّت پیروی از مسیر و ممشای اولیای الهی

اما آن مسئله‌ای که [بنا داشتم خدمت رفقا عرض کنم] ـ مسئله [را] باتوجّه به [حساسیت‌هایی که وجود دارد] خیلی می‌خواهم به‌طور اختصار بگویم؛ چون احساس می‌کنم که باید مراعات‌هایی هم نسبت به خود آنها بکنیم ـ آن این است که ما اصلاً برای چه آمدیم و سراغ مکتب بزرگان رفتیم؟! مگر ما خودمان سواد نداریم؟! نه خب، بی‌رودربایستی دارم صحبت می‌کنم! خب اکثر ما طلبه هستیم؛ خب طلبه خودش کتاب می‌خواند، درس می‌خواند، به مسائل ائمه، قرآن، تفسیر، سیرهٔ ائمه اطّلاع دارد؛ بی‌اطّلاع نیست. خب ما خودمان هم طلبه‌ایم و سایر افراد [از] علما، بزرگان، فضلا، این طرف آن طرف هم داریم می‌بینیم، یکی‌دوتا هم نیستند؛ اینها هم افراد بی‌اطّلاعی نیستند، بالأخره اینها هم افرادی هستند که سرشان در کتاب است، سرشان در درس

و کتاب و بحث است؛ آدم‌های بی‌اطلاعی نیستند. از سیرهٔ ائمه اطّلاع دارند، از روش احادیث ائمه اطّلاع دارند، [از] تاریخ ائمه اطّلاع دارند. حالا نمی‌گوییم همه اینها افراد [مغرضی] هستند؛ [اما] خب خیلی بی‌رودربایستی در [میان] اینها خیلی افراد مغرض هم هستند؛ افراد مغرض، افراد محرّف که می‌آیند تحریف می‌کنند! [افرادی را] دیدیم [که] تاریخ را تحریف می‌کنند، سیره را تحریف می‌کنند، سنت را تحریف می‌کنند.

نه، حالا به اینها کاری نداریم، آنهایی که خب نه، اهل تحریف نیستند و واقعاً یک اطّلاعاتی هم دارند، از آنها بی‌اطّلاع هم نیستند؛ این علت آمدن در این حوزهٔ خاص و پیروی در این مکتب خاص و پیگیری این مکتب خاص برای چیست؟! خب برای چیست که ما آمدیم و می‌گوییم که ـ فرض بکنید که ـ باید این روش را انتخاب کنیم، این طرز تفکر را انتخاب کنیم، این مبانی را انتخاب کنیم، این صحبت‌ها را انتخاب کنیم، این راه [و این] روش تربیتی و تزکیه [را انتخاب کنیم] و این ـ حالا به‌طورکلّی ـ [مکتب را انتخاب کنیم؟!] خب این برای چیست؟

تبعیّت صددرصدی اولیای الهی از مسیر و ممشای ائمه علیهم‌السلام

این برای این است که احساس کردیم این بزرگان و این دستهٔ خاص از عرفا و اولیا و علمای الهی، در مسیر و در ممشا و منهاج حق و مدرسهٔ ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام هستند و سایر افراد حالا بر حسب آن میزان تقوا و اطّلاع و معرفت و علم آنها [به این مسیر و ممشا] نزدیک هستند؛ اما آن فردی‌که پایش را دقیق در همان جای پای امیرالمؤمنین، امام حسن، امام حسین گذاشته و در همان روش و مرامی که آنها هستند، در همان مبانی که آنها عمل می‌کردند، در همان سیره و سنتی که آنها به همان [عمل] می‌کردند اینها هم هستند و بس؛ [اما] بقیّهٔ افراد این‌طور نیستند، به این کیفیّت نیستند؛ برفرض که اهل صدق نیّت و خلوص هم باشند، بالأخره در مطالب، مسایل [و] قضایا اشتباه پیش می‌آید! خب داریم خودمان [از] این طرف [و] آن طرف می‌بینیم [و] می‌شنویم که خب اشتباه دارند دیگر! حالا انسان بیاید از فردی‌که احتمال اشتباه در راه و روشش داده می‌شود و [احتمال] اشتباه در مسائل عملی و

اجتماعی و خارجی [او داده می‌شود، تبعیت و پیروی کند!] اینجا مسئله است!

خطیر بودن مسایل خارجی و اجتماعی در مقایسه با مسایل شرعی

یک وقت قضیّه، قضیّهٔ شخصی است؛ مثل نماز و روزه و حج و این چیزها؛ [اما] یک وقتی نه، مسئله به یک قضیّهٔ خارجی، عملی و اجتماعی و ارتباط با عالَم خارج برخورد می‌کند؛ اینجا است که دیگر مسئلهٔ اشتباه، [مسئلهٔ] شک بین ۳ و ۴ نماز عشا نیست! [در] این[جا] دیگر یک قضیّه [و] مسئلهٔ دیگری پیش خواهد آمد؛ اینجا دیگر این‌طور نیست که ما بگوییم که ـ فرض بکنید ـ حالا نمی‌دانم اوّل مسح پای راست را کردیم یا مسح پای چپ را! توجه می‌کنید؟!

[لذا] یک‌دفعه می‌بینید یک مسئله، مسئلهٔ زندگی و حیات است؛ یک مسئله، مسئلهٔ از بین رفتن همهٔ استعدادها و تخریب همهٔ قوا و اضمحلال همهٔ این نیروها و [نـ]رسیدن به [سعادت و کمال] است؛ خب این یک واقعیاتی است که مسئله به این کیفیّت است؛ این دیگر چیزی نیست که فرض کنید آدم، راه

۱۵ ساله [یا]۱۰ ساله را [که رفته]، بخواهد جبران کند! ۲۰ سال دنبال یکی رفته بعد معلوم می‌شود که این [راه] اصلاً اشتباه بوده؛ ۱۰ سال رفته یا دوسال رفته یا ۱ ماه رفته یا [حتّی] یک روز رفته؛ [اما به‌هر حال] در همان یک روز سرنوشت او از این طرف به آن طرف متحوّل می‌شود؛ خب این دیگر کاری نمی‌تواند بکند! وقتی‌که یک چشمی را درمی‌آوردند، دیگر درآمد، دیگر این چشم را نمی‌توانند سر جایش بگذارند! حالا دیگر بالأخره درآمد. توجه می‌کنید؟!

اینجاست که این مسئلهٔ پیروی از بزرگان و اولیای خدا می‌تواند نقش تأثیرگذار و مهمی داشته باشد؛ که آدم نبیند عمرش از بین رفت و تمام شد. جدّاً خیلی این قضیّه باعث تأسف است که چطور خدا فهم و شعور و آن حدّت و ذکاء و استعداد را از یک شخص می‌گیرد و بعد دنبال چه مطالبی می‌رود!

این قضیّه همان مسئله‌ای بود که خب ما در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] باوجود اینکه برای خود تفکّری داشتیم، ولی خود را ملزم می‌دیدیم به اینکه از ایشان پیروی و اطاعت کنیم؛ و بعد از گذشت

زمانی متوجّه شدیم، عجب! ایشان چه حرف‌هایی می‌زدند که خودمان بعدها آن مسائل را به چشم و به رأی‌العین مشاهده کردیم و دیدیم و خودمان متوجه شدیم؛ و در همان زمان بود که ما می‌دیدیم که ایشان خیلی نسبت به این قضیّه در فشار بودند، منتها صریح بیان نمی‌کردند؛ [لذا] در همان زمان شاه و آن مسائل و آن قضایا، در لفّافه [یا] با کنایه به رفقا و دوستان [می‌فرمودند] که: «خب شما از چه نگرانی دارید؟! شما از چه [مسئله‌ای] در [نگرانی] هستید؟! اگر مطلب و قضیّه‌ای باشد خب به گوشتان خواهد رسید؛ اگر مسئله‌ای باشد متوجّه خواهید شد»؛ ولی در عین حال خب بالأخره همهٔ ما در یک فضای دیگر و [دنبال] بیا و برو و داد و بیداد و چیزهایی که خب برای [دو روز دنیا است] بود[یم]! توجه می‌کنید؟!

خب این ولیّ الهی دارد رنج می‌برد، دارد اذیّت می‌کشد [از این]که الآن شاگردان و دوستانش به‌جای اینکه بیایند این مطالب را کنار بگذارند، [هر یک به‌دنبال چه مطالبی هستند!] هریک خاطرهٔ ناگواری، ممکن است یک سال آدم را عقب ببرد. خب شما که دارید نماز شب می‌خوانید، شما که

دارید ذکر می‌گویید، شما که الآن در این راه هستید، ممکن است یک قدمی که بردارید، شما را بیست سال عقب ببرد! خب چرا؟! خب برای چه؟! خب اگر قرار بر این است، چرا اینجا آمدید؟!

وقتی‌که آن شخص می‌گوید که: «من [وقتی] دیدم همهٔ مردم دارند به‌طرف میدان شهدا می‌روند، با خود گفتم که نکند من احساس وظیفه داشته باشم و الآن دارم از وظیفهٔ خودم تخطّی می‌کنم! و از یک طرف، خب از آقا [علامه طهرانی] اجازه نگرفته‌ام که بلند شوم دنبال این جمعیت تا میدان شهدا بروم و آن قضایای آن روز میدان شهدا که پیش آمد! آن را چه‌کار کنم؟! بالأخره آمدم پایین که تکلیف را ادا کنم و [لذا] یک صدمتر دویست‌متری همراه با اینها رفتم که تکلیفم را ادا کرده باشم [و بعد] برگشتم خانه.» خب من [این مطلب را] نوشتم [و] دیگر نیازی به تکرار نیست. خب با همین یک عمل عقب رفتی، تمام شد؛ آنچه را که به‌دست آوردی همه فووت هوا شد؛ آن استقامتی که در نفس خودت داشتی، آن متانتی که در نفس خود داشتی و آن حالت اطمینان و

طمأنینه و امنیتی که در نفس خودت نسبت به خود و ارتباط با خدا داشتی، آن رفت؛ شدی یک شکاک، شدی یک فرد شاک نسبت به راهت! که نکند من الآن دارم خلاف تکلیف می‌کنم! ها! نکند یعنی چه؟! یعنی داری می‌زنی به آنجا؛ نکند این آقا که به من نگفته، این آقا که نشسته در خانه‌اش، نکند [از این مسائل اطّلاع ندارد و من با انجام ندادن این کار از تکلیفم باز بمانم!] معنایش این است دیگر! [وقتی] ما قضیّه را باز کنیم به اینجا می‌رسیم؛ نکند این [مطلبی] که حالا به من نگفته [وظیفهٔ من باشد!] تکلیفم چه می‌شود؟! قضیّه شرعی چه می‌شود؟! مطلب [چه می‌شود؟!] [می‌گوید:] «بالأخره ببینید مردم دارند می‌روند، مردم مردم مردم!» [اما] هیچ[وقت] نمی‌گوییم: «این [آقا]»؛ [بلکه] می‌گوییم: «مردم!»

این برداشتن [و کنار گذاشتن] این [طرف قضیّه] را و مردم را بجا[ی آن] گذاشتن همانْ و فووت و هوا شدن همهٔ کارها و جلسات سه‌شنبه‌ها آمدن و روزهای جمعه آمدن و اینها همان! همه رفت، همه رفت! حالا که همه رفت دیگر شدی کوزهٔ شکسته،

نه کوزهٔ مثل [روز] اوّل [و سالم]؛ چون دوباره باید استارت بزنی، دوباره [باید] این موتور را روشن کنی؛ موتوری که دیگر از کار افتاده! باید بروی این موتوری را که سرسیلندرش سوخته تعمیر [کنی و] تراش بدهی؛ سرسیلندرش را درست کنی، سوپاپش را عوض کنی، تعمیر کنی؛ این موتور دیگر آن موتور اوّل نیست؛ [بلکه] موتورِ خرابِ تعمیری است که فقط بلد است خِرخِر کند و تا حالا هم دارد خِرخِر می‌کند؛ توجه می‌کنید؟ خب این برای چیست؟ این برای همین است [که] آن حالت چسبندگی و اتّحاد که از نفس آن ولیّ خدا باعث اشراب نفس می‌شود، آن گسسته شد! او هم که بلند نمی‌شود بیاید هر چیزی را بچسباند؛ هر چیزی را به اندازهٔ خودش؛ [اگر] به [اندازهٔ] پنج سانت گسسته شدی، ما [هم] حالا با تو [به اندازهٔ] پنج سانت در ارتباط هستیم؛ [اگر] تو دو متر [فاصله گرفتی]، حالا با دو متر با تو در ارتباط هستیم؛ [اگر] ۱۰ متر، حالا دیگر با ده متر با تو در ارتباط هستیم! دیگر آن حالت اوّل چه می‌شود؟! [از بین می‌رود!]

لذا ما این مطالب را در وجنات و صحبت‌های مرحوم آقا [علامه طهرانی] و در ارتباطی که با افراد داشتند مشاهده می‌کردیم؛ همهٔ اینها را ما می‌دیدیم. در عین حال که می‌دیدیم خب ایشان [ارتباطش را] قطع نکرده؛ نه، قطع نکرده؛ ولی این خنده دیگر با آن خنده فرق می‌کند! این لحن صحبت دیگر با آن لحن صحبت فرق می‌کند! آنچه را که قبلاً می‌گفت دیگر الآن نمی‌گوید! الآن یک حرف‌های دیگر می‌زند، الآن یک برخوردهای دیگری [می‌کند]! [خب] اینها را می‌فهمیدیم، متوجّه می‌شدیم. [از طرفی هم] خب نمی‌توانستیم برویم بگوئیم که: «آقای فلان ...!» [لذا] ما هم سرمان را پایین می‌انداختیم، ساکت ما هم [چیزی نمی‌گفتیم.] هرکسی خودش آن مسیر و راه خودش را می‌داند؛ توجّه کردید؟

خب اینها را بزرگان آمدند به ما تذکر دادند؛ گفتند: «آقا! شما که حالا [اینجا] آمدید چرا؟! خب بلند می‌شدید جای دیگر می‌رفتید! این همه [افراد] هستند، این همه بیوت، این طرف آن طرف آقایان [هستند!] تو الآن به‌دنبال چیز دیگری آمدی، [اما]

داری همان کارهایی [را] که بقیّه جای دیگر می‌کنند، داری می‌کنی! خب اینکه نشد! خب پس چرا خودت را در اینجا زمین‌گیر کردی؟! چرا در اینجا توقّف کردی؟! بلند شو برو آقا! این همه این طرف آن طرف، این مجلس آن مجلس، این روضه آن روضه، این همه روضه هست، این همه مجلس هست، این همه پلاکارد هست، این همه بنر هست، این همه اطلاعیه [هست]؛ این طرف یک‌هفته دوهفته قبلش [در] روزنامه، رادیو، تلویزیون [اعلام می‌کنند که در] آنجا بیاید شرکت کنید! خب این همه هست دیگر! همه جا این [مسائل] هست!»

پس اینکه انسان می‌آید در یک‌جا و مسئلهٔ دیگری را احساس می‌کند، باید نسبت به آن معانی هم پایبند باشد تا بتواند حرکت کند، تا بتواند رشد کند. ما تصوّر می‌کنیم همین‌که آمدیم در اینجا، [مسئله] تمام شد، همه چیز عوض شد، فضا عوض شد؛ نه! این فضا، فضای مستعد و مساعد برای حرکت است، نه برای توقف و سکون! برای این نیست؛ برای سکون چیزهای دیگر هست، جاهای

دیگر این‌طرف آن‌طرف، این همه مطالب [هست]. حالا آنهایی که اهل اطّلاع هستند این‌طرف آن‌طرف سرمی‌زنند و می‌بینند که چه خبر است، نحوهٔ ارتباط چگونه است و افراد دیگر چطوری با اشخاص ارتباط دارند و همهٔ آنها در همان سطح‌های پایین و خاص به خود هستند! توجه کردید؟

آن چیزی که می‌آید و انسان را به جلو می‌برد، آن است که انسان بفهمد که آن مبانی و حال و هوایی که ولیّ خدا دارد و آن را در صحبت‌های خود، در نوشتجات خود [و] در ارتباط خود با افراد عرضه کرده است، آن به چه کیفیّت است [و] به این نحوه عمل کند.

این مسئله و قضیّه را بنده در زمان خود مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌دیدم که به‌جای اینکه افرادی که با ایشان هستند از این‌گونه مطالب و از این‌گونه مسائل فاصله بگیرند و به‌دنبال مطالب مهم‌تر و بالاتر باشند، [اما] اینها معمولاً در صحبت‌های خودشان ـ [البته] جلوی مرحوم آقا که حرفی نمی‌زدند! ولی ـ این‌طرف آن‌طرف ـ به اصطلاح در زمان شاه ـ دائماً صحبت از [اینکه] «این چه شده؟! اینجا چه شده؟!

آنجا چه شده؟! فلان خیابان چه اتفاقی افتاده؟! فلان شهر چه قضیّه‌ای پیش آمده؟!» و با این کیفیّت و با این ذهنیّت، ذهن و نفْسشان با این مطالب عجین می‌شد و متحوّل می‌شد و بعد هم با همان وضعیت می‌رفتند و می‌خوابیدند و صبح هم از خواب بیدار می‌شدند؛ حالا یک نماز صبحی بخوانند و دوباره ظهر [صحبت کنند از اینکه] «امروز چه خواهد شد؟! نمی‌دانم طهران چه می‌شود؟! فلان‌جا، شیراز چطور است؟! اصفهان، مشهد چطور می‌شود؟! آنجا چه خبر می‌شود؟!»

خب دنیا که همیشه به یک روال نمی‌ماند؛ یعنی ما باید همیشه تو این دنیا فقط منتظر حوادث باشیم؟ این حوادث که آخر ندارد! امروز در اینجا یک قضیّه [اتفاق می‌افتد]، فردا در یک‌جا[ی دیگر] یک قضیّهٔ دیگر! یعنی ما باید به‌دنبال حوادث راه بیفتیم و حرکت کنیم و دل به حوادث و به حرف‌ها بسپاریم؟! یا اینکه نه! در عین اینکه بی‌خبر و بی‌اطّلاع از مطالب و مسائل نیستیم، در عین حال باید دل و نفس و ذهن و فکر را در جای دیگری قرار

بدهیم؟! این معنا معنای سلوک است.

سلوک به معنای انعزال و کناره‌گیری از مسائل اجتماعی نیست

سلوک این نیست که شما به‌طورکلّی از مسائل اجتماعی آن‌قدر کنار باشید که [از] هرچه بگذرد اطّلاع نداشته باشید، نه! این مرام، مرام سلوک نیست؛ [بلکه] این مرام، مرام بعضی از همین طوائف صوفیه و دراویش و فلان و این چیزها هستند که اصلاً می‌گویند: «ما را با دنیا و با مسائل [مربوط به آن] چه‌کار؟» و خب بالأخره همهٔ رفقا، مطالب را هم در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] از ایشان دیدند [و] شنیدند؛ اظهار نظرهایی که در جاهای مختلف می‌شود، خط و خطوط‌هایی که تعیین می‌شود، مسائلی که مطرح می‌شود؛ اینها چیزهایی نبود که ایشان در روش خودشان ارائه بدهند. این به این کیفیّت؛ و خب بعد از فوت ایشان هم، رفقا در صحبت‌های ما و در کیفیّت مطالب ما [در ارتباط با مسائل] این‌طور نبوده که ما به‌طورکلّی از مسائل کنار باشیم و اگر اطّلاع ما نسبت به قضایا بیش از دیگران نباشد، کمتر از دیگران نبوده است؛ خب حالا گاهی

انسان مطلبی را می‌گوید، گاهی اوقات نه، نمی‌گوید و [بیان] نمی‌کند. اما در اینکه [انسان] بیاید اصلاً خودش را در این حال و هوا بیندازد و هرچه می‌خواهد اتفاق بیفتد پیگیری کند و [مثلاً در] هر قضیّه‌ای که اتفاق می‌افتد ببینیم چیست! این را چه کسی گفته؟ آن آقا چه گفته؟ آن خانم چه گفته؟ [و دائماً] بخواهد در این قضایا باشد، این خروج از آن مرام و خروج از این مکتب و وارد شدن در یک فضاهای دیگری است.

مرحوم علامه طهرانی نسبت به مسائل اجتماعی اطّلاع کامل داشتند

قطعاً مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان‌اللَه‌علیه در زمان حیات خودشان و آن جریاناتی که بود [بی‌اطّلاع نبودند] ـ آن رفقایی که در آن زمان بودند و با ایشان ارتباط داشتند، این مسئله را مشاهده می‌کردند ـ و بعد از [آن قضایا و] در وضعیت دیگر نیز ما این مطالب را مشاهده می‌کردیم؛ خب در بعضی از قضایا ایشان خودشان مثلاً حضور داشتند؛ در بعضی از مسائل نه، ـ به اصطلاح ـ مطلبی را مطرح نمی‌کردند؛ این‌طور نبوده که هرچه مطرح

می‌شود ایشان بخواهند دنباله روی کنند! قضیّه به این کیفیّت نبوده است و بنده راجع به این مسائل مطالبی را عرض کردم و بالاتر از آن دیگر[در] مطالبی که قبلاً صحبت شد چیزی که صریح‌تر[باشد] نبوده؛ و در آن مسائلی هم که نه، نیازی به [حضور ایشان] نبوده، ایشان نظر خودشان را یا با سکوت یا با کیفیّت [و] روش خودشان مطلب را به گوش افراد می‌رساندند.

یادم است در یک قضیّه‌ای یکی از دوستان ایشان از یکی از شهرستان‌ها تماس گرفته بود؛ ایشان فرمودند که: «آقا این مطالب را باید در تلفن گفت؟! خب شما خودتان می‌دانید که دیگر چه باید بکنید! این همه ما صحبت کردیم هنوز تکلیف خود را نمی‌دانید که چطور عمل کنید؟!» خب ایشان با این حرف چه [چیزی] را می‌خواهند برسانند؟! کاه که نخوردیم! خب می‌فهمیم چه می‌خواهند بگویند، می‌فهمیم چه مسائلی دارند؛ دارند [با این حرفشان] می‌رسانند که چه محذورهایی دارند! خب هر حرفی را نمی‌شود زد، هر چیزی را نمی‌شود تصریح کرد؛ این حرفها [را که نمی‌شود از پشت تلفن زد!]

الحمدلله رفقا خودشان به اندازۀ کافی به این مطالب رسیده‌اند؛ نیازی نیست آدم هر چیزی را بیاید سؤال کند، هر حرفی را بیاید بزند! و خب بالأخره همیشه در هر موقعی انسان باید آن راه و روشی را که تشخیص می‌دهد، باید به همان مسئله عمل کند.

انسان باید بر اساس آنچه که یقین دارد عمل کند

آنچه را که ما از مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان‌اللَه‌علیه سراغ داریم و مؤظّف و مکلّف به عمل او هستیم این است که: «نسبت به آنچه را که یقین داریم، نسبت به آن متابعت کنیم [و] نسبت به آنچه که یقین نداریم، نسبت به آن رعایت جهات احتیاط را بکنیم [و] آنچه را که تکلیف اقتضا می‌کند عمل کنیم.» و خب همۀ رفقا هم مشاهده کردند، در این مطالب [و] جریاناتی که در این سنوات، این طرف و آن طرف اتفاق می‌افتد؛ خب دیدید دیگر آنچه را که ـ عرض می‌شود که ـ روش ما و برنامه‌های ما بوده، بدون اینکه به کسی کاری داشته باشیم، [بدون اینکه] بخواهیم به کسی حرفی بزنیم، مطلبی را پخش کنیم، اشاعه‌ای بخواهیم بدهیم؛

[بدون اینکه بخواهیم] این طرف آن طرف، سروصدا [راه بیندازیم] آن‌طور که بقیّه انجام می‌دهند! روش ما این نبوده است. روش ما عمل به وظیفه و تکلیف خود بوده، بدون ایجاد سر و صدا و تحریک و نمی‌دانم مسائلی که خب چه‌بسا ممکن است یک قضایا و حوادثی را به‌دنبال داشته باشد.

علی‌کلّ‌حال افراد مختلف هستند و راه و روش آنها هم مختلف هست و به‌همین جهت است که ما از اینکه می‌دیدیم آن افرادی‌که به بزرگان منتسب هستند و در روش و مرام خودشان خب قطعاً و یقینا و هزار درصد بر خلاف [روش و مرام] آن [بزرگان عمل می‌کنند؛ مشاهده کردیم] که چه می‌کنند [و قضایا] به کجا رسید؛ دیگر چیزی بود که همهٔ ما مشاهده کردیم؛ پنهانی نبود که بخواهیم خلاصه مخالفت کنیم؛ دیگر همه آن مسائل را دیدند [و] همه را مشاهده کردند.

لذا من احساسم این بود که در این سال‌های اخیر باید یک‌قدری بیشتر به این قضایا [و] مطالب توجّه شود؛ یعنی همان حال‌وهوایی که در زمان خود مرحوم آقا [علامه طهرانی] بود و ما از ایشان مشاهده

می‌کردیم، همان حال و هوا، باید یک قدری بیشتر به آن تأکید و توجّه شود.

ممکن است بالأخره روزگار، [مسائل از] این‌طرف آن‌طرف، اشتغالات [و] ارتباطات بیاید و بدون اینکه حتّی خودمان هم متوجّه باشیم، کم‌کم آن فضای فکری، حرکت ما، عمل ما، کیفیّت سخن گفتن [و] نحوهٔ تعابیر [ما] را از آن حال‌وهوا دربیاورد و انسان بخواهد به یک مسائل [و] قضایایی که خیلی حالا طرح و مطرح کردنش هم ضرورتی ندارد و به‌جایی هم ـ به‌اصطلاح ـ بر نمی‌خورد، وارد شود!

برای تبلیغ شریعت رسول خدا و سیرهٔ ائمه، هیچ چیزی متقن‌تر از روش و سیرهٔ اولیای خدا نیست

[لذا] این یک [مسئله‌ای] بود که من این احساس را داشتم و این را خواستم خدمت رفقا عرض کنم که: «برای تبلیغ شریعت رسول خدا و سیرهٔ ائمه هیچ چیزی متقن‌تر و محکم‌تر از همان روش و سیرهٔ بزرگان و اولیای خدا نیست؛» و ما هم چشم خودمان را نمی‌توانیم [نسبت به مسائل] ببندیم و سر خودمان

را در برف فرو کنیم! ما روش اولیای خدا را دیدیم؛ کسی نمی‌تواند بگوید: «آقا ندیدید!» ما کیفیّت ارتباط آنها را در مسائل دیدیم، کیفیّت برخورد آنها را با قضایا و حوادث اجتماعی دیدیم و حالا هر کسی به یک نوع تفسیر می‌کند و از «لا اله الّا اللَه» یکی «لا اله» را می‌گیرد، ـ عرض می‌شود ـ یکی «الّا اللَه» را می‌گیرد، یکی هم می‌آید «لا اله الّا اللَه» همه را باهم می‌گیرد.

مرحوم آقا [علامه طهرانی] صحبت‌های متفاوتی داشتند، حالا از میان این همه صحبت یکی می‌آید فقط یک صحبت خاص را می‌گیرد که: «ایشان این را گفتند و حالا که این را گفتند، پس دیگر در همهٔ امور، سیصدوشصت‌وپنج روز سال باید همین کار را کرد!» خب بابا اینکه انسان بیاید [قسمتی از صحبت‌ها را در نظر بگیرد،] خب این گزینشی [عمل کردن] است، [این‌طور که] نمی‌شود! [باید] این صحبت ایشان را در کنار [دیگر] صحبت ایشان، در کنار این حرف، در کنار [آن حرف]، در کنار همه قرار بدهید. اگر جو نخورده باشی، خدا این عقل [و] فهم را در مغزت می‌اندازد! اگر کاه نخورده باشی،

خدا این مطلب [بزرگان را در ذهن تو می‌اندازد!] مگر اینکه نه، بگویی که: «نه! این است و غیر از این هم نیست!» خیلی خب، [دراین‌صورت] معلوم است که نحوهٔ تغذیه چگونه [بوده] است!

آدم وقتی که بخواهد روش بزرگان را بفهمد، می‌فهمد؛ [اینکه] در کجا عمل کردند؛ [در کجا] بلند شدند، در کجا نشستند؛ در کجا صحبت کردند، در کجا ساکت بودند؛ در کجا تشویق کردند، در کجا تشویق نکردند؛ خب این یک چیزی است که [اگر انسان به‌دنبال فهم باشد می‌فهمد.]

بنده آن شب در آن صحبتی که در یکی از همین شهرستان‌ها کردم ـ [ظاهراً] شیراز بود ـ، خب مطالب را عرض کردم؛ گفتم: «آقا، اگر قضیّه این است، خب جواب این سؤال چه می‌شود؟! اگر مطلب به این کیفیّت هست خب جواب این سؤال چه می‌شود؟!» در تمام مدّت حیات ایشان [علامه طهرانی] یک بار [نشده] کسی بیاید بگوید که: «ایشان [علامه طهرانی] به من گفتند که: "شما در فلان مسئله [و] در فلان قضیّه شرکت کن."» آن شب

عرض کردم [که] اگر کسی هست بیاید بگوید؛ خب وقتی‌که نیست یعنی چه؟! بالأخره ایشان چه مطلبی را می‌خواهند بگویند؟ خب ایشان هرچه [را که] می‌خواهد بگوید باید بلند شود بیاید در روزنامه اعلان کند؟! اصلاً یک هم‌چنین چیزی می‌شود؟! اصلاً یک هم‌چنین چیزی امکان دارد؟!

انسان در هر قدمی که بر می‌دارد باید متوجّه مسئولیت خود باشد

خب حالا در فلان مسئله که اصلاً ربطی هم [به ما] ندارد، به آن کیفیّتی که ـ فرض کنید ـ ما بلند شویم بیایم فکرمان و برنامه‌مان و هدفمان را، تبلیغ‌مان و قضایا را، همه را در این مسئله بگذاریم! خب شما که الآن داری این مطالب را انجام می‌دهی، شما که الآن داری این نحوه عمل می‌کنی، شما که الآن در میان افراد این‌گونه تبلیغ می‌کنی، خبر داری که پشت قضیّه چه خبر است؟! خب دیدید دیگر، بفرمایید!

حالا تمام مطالب متوجّه مسئولیّت انسان خواهد شد؛ هر حرفی که ما بزنیم، هر کاری که بخواهیم بکنیم، این متوجّه ما است؛ یک حرفی بزنیم که باعث

بشود شخص به یک خلاف بیفتد، یک حرفی بزنیم که باعث بشود شخص متضرّر بشود، یک حرفی بزنیم که باعث بشود شخص در یک اشتباهی قرار بگیرد، یک حرفی بزنیم در جایی که شخص نباید بزند؛ اینها همه چیست؟! اینها همه خلاف است.

در یک زمانی امام صادق به هشام می‌فرمودند: «برو اینجا اینجا اینجا، این حرف‌ها را بزن»، در یک زمانی موسی بن جعفر به همان هشام می‌گفتند: «بنشین سرجایت، صدایت در نیاید، دهنت را ببند!» آن‌وقت آن زمانی که موسی بن جعفر می‌گفتند: «حرف نزن»، این بلند می‌شد می‌رفت حرف می‌زد! خب ضررش متوجّه که می‌شد؟! متوجّه همین شیعیان می‌شد؛ مسئولیّت این ضررها با کیست؟! و چقدر موسی بن جعفر از دست همین هشام‌بن‌حکم به‌خاطر نافرمانی‌هایی که می‌کرد در اذیّت بودند! توجّه می‌فرمایید؟

انسان نباید پا را از حیطهٔ مسئولیت خود فراتر نهد

خب، پس انسان باید همان روش بزرگان را در پیش بگیرد و به همان کیفیّت عمل کند و راه را باید

به همان کیفیّت برود؛ ما [هم] باید همان مسائل را در پیش بگیرم و برویم. اینکه در اینجا چه خبر است و در آنجا چه خبر است، [به ما ارتباطی ندارد!] دیگر حالا خودِ افراد مسئولین، خودشان می‌دانند [که] وظیفهٔ خودشان را [چگونه] انجام بدهند، ما چرا بخواهیم برویم در وظیفه و در کار آنها دخالت کنیم؟! هر کسی خودش می‌داند چه‌کاری کند، هر کسی خودش مسئولیّتش را می‌داند! وقتی که از طرف پروردگار و از طرف امام حیّ، مسئولیّتی بر عهدهٔ من سپرده نشده، چرا من در یک فضایی بروم که نمی‌دانم عاقبتش چه خواهد شد؟! برای چه؟! چه کسی به من گفته؟! چه کسی این وظیفه را به من داده؟! چرا یک نحوه صحبت بکنم که این صحبت من یک عواقب ناگوار و عواقب غیر صحیح و نامناسبی در پی خواهد داشت؟! چه کسی به من یک هم‌چنین وظیفه‌ای داده؟! بله! خب صحیح نیست و صریحاً دارم می‌گویم، این تخطّی از مرام مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان‌اللَه‌علیه است، خیلی صریح؛ این صحبت، این حرکت، این تعابیر، این مسائل، اینها تخطّیِ قطعی است، بی‌برو برگرد! کسی نگوید

که: «اینجا الآن فلانی این‌طور حرف می‌زند، [بعداً] یواشکی یک‌طور دیگر[حرف می‌زند!] نه، بنده سید محمدمحسن حسینی طهرانی ـ أعلیٰ‌اللهمقامه ـ در اینجا قطعاً دارم می‌گویم آنچه را که از مرام، مکتب و مبانی مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان‌اللَه‌علیه و اساتید خودشان و اولیای الهی در این مسئله به‌دست آوردم این است که: «نباید در مسائلی که ارتباطی به ما ندارد، در آن مسائل ما حرکت کنیم.» ممکن است شخص دیگر طور دیگری تفکّر کند و برداشت دیگری کند؛ بنده مسئول کلام و گفتار خودم هستم.

علامه طهرانی: «انسان باید مثبتات را تأیید کند.»

همان‌طوری‌که خودشان گفتند: «انسان باید مثبتات را تأیید کند.» هرچه که مثبت است؛ الآن بنده شنیدم یک بنده خدایی هست ـ حالا اسمش را نمی‌برم! گرچه من با افکار او خیلی هم مؤافق نیستم؛ در بعضی موارد [موافق هستم] ـ شنیدم که آمده در یک سخنرانیش راجع به نوروز، این نوروز را تنقید کرده که: «این چه وضعی است؟! این چه نوروزی

است؟! این چه عیدی است؟! این چه بساطی است؟! این چه چیزی است؟!» با اینکه بنده با همهٔ افکارش مؤافق نیستم ولی بسیار خوشم آمد؛ گفتم عجب حرف درستی زده و بسیار حرف خوبی زده.

یا مثلاً ـ فرض کنید ـ راجع به یک مطلبی که یک شخصی آمده گفته که: «در فلان قضیّه ما اشتباه کردیم.» واقعاً خوشحال شدم؛ گفتم که چه اشکال دارد که همهٔ ما [وقتی‌که] در مسائلی که بنظرمان می‌رسد خلاف کردیم، خطا کردیم، بیاییم یک‌روزی بگوییم که: «آقا اشتباه کردیم!» خب ما با کسی که لج نیستیم، با کسی [که] حساب و کتاب نداریم؛ چون کاری به کار کسی نداریم برای چه لج باشیم؟! توجه می‌کنید؟

نفس انسان باید به‌گونه‌ای باشد که حق را در هرجا دید بپذیرد

[لذا] اصلاً انسان باید به‌دنبال مثبتات [باشد]؛ یعنی باید نفس ما نفسی باشد که روی شخص، روی نفسانیات، روی اینها نظر نداشته باشد، [بلکه] نفس باید روی اصل و حق حرکت کند؛ هرجا حق را می‌بیند، [نفس] باید آنجا توجّه کند، هرجا حق را

نمی‌بیند باید نسبت به آنجا هم فکر کند، توجه کند و در آنجا تمایل پیدا نکند. [گاهی] یک حرف حق را یک شخص غیر حق می‌زند! انسان نباید بگوید: «حالا که این ناحق است پس این حرفش هم دروغ است!» این [نحوهٔ برخورد] درست بر خلاف مرام و مکتب اولیا است و [از طرف دیگر] هر حرف ناحقی را یک شخصی بزند که حالا [چون] این فرد ـ مثلاً فرض کنید که ـ آدم صالحی است، [انسان بپذیرد! نه، اینکه صالح] باشد [دلیل نمی‌شود!] این حرف، حرف ناحق است و حرف غیر صحیح است و انسان [نباید به شخص توجّه کند.] سالک به این می‌گویند.

سالکی که مرحوم آقا [علامه طهرانی] به‌دنبال تربیتش بودند این سالک است که نفس و حال خودش را به‌نحوی در بیاورد که هر کجا حق را دید ذهنش متوجه آنجا شود و آن را خواهی‌نخواهی در دل تأیید کند و از وجود آن حق مبتهج [و] مسرور شود و نسبت به [آن انبساط پیدا کند] و در هرجا که خلاف را هم دید همین‌طور [عمل کند]، این می‌شود سالک؛ یعنی این می‌شود کسی که به این مسیر رفته

است.

پس بنابراین ما باید خیلی نسبت به این روش [اهتمام داشته] باشیم [و] خلاصه رویش تکیه کنیم و [نسبت به] تعابیر، صحبت‌ها [و] مطالبی که این طرف آن طرف ـ مخصوصاً در این زمانه که دیگر الآن همه‌گونه مسائل ـ مطرح می‌شود کاری به کار [آنها نداشته باشیم]؛ الحمدلله خود اوضاع، خود افراد، خود اشخاص، خود افردی‌که مسئول مسئله [و] قضایا هستند، اینها خودشان بر آن کیفیّتی که مورد نظرشان هست و صلاح [می‌دانند عمل می‌کنند] و [مسائل را] پیش می‌برند؛ و ما هم باید به همان راه و مرامی‌که [بزرگان] صحبت کردند [عمل کنیم]؛ و [صحبت] از این طرف و آن طرف و این چیزها هیچ دردی را [از انسان] دوا نمی‌کند، بلکه آن واقعیت و حقیقتی که انسان به‌دنبالش هست را پایین می‌آورد و آن موقعیت [را] سخیف و متنزّل می‌کند.

خب این یک مطلبی بود که بنده تذکر این قضیّه را خیلی ضروری احساس کردم؛ مخصوصاً برای رفقا و دوستانی که اینها خب متصدّی تبلیغ مطالب در این طرف و آن طرف هستند و اینها [بیشتر] در

ارتباط با افراد و اشخاص هستند؛ گرچه خب همهٔ ما اطّلاع بر این مطالب داریم؛ ولی حالا علی‌کلّ‌حال این قضیّه را عرض کردم که بالأخره از فردی‌که خودش در ارتباط با مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان‌اللَه‌علیه بوده و همه جور [مسائل] را دیده؛ هم این فراز را دیده و هم نشیب را دیده، هم آن زمان را دیده و هم آن زمان دیگر را دیده و هم مطالب مثبتات را دیده و هم مطالب منفیات را؛ همه جور مسائل [و] صحبت‌ها را دیده؛ [لذا] از این نظر خواستم که ما به این قضیّه یک توجّه بیشتری داشته باشیم.

یک چند مطلب [دیگر] هم هست که بنده اینها را یادداشت کرده بودم که ـ یک وقتی حالا در میزم پیدا کردم ـ این هم دیدم بد نیست خدمت رفقا ـ به اصطلاح ـ عرض کنم.

به‌هر مقدار که انتساب انسان به مکتب بزرگان بیشتر شود، مسئولیت او سنگین‌تر می‌شود

یکی اینکه افراد به هر مقدار که نسبت به یک مکتب بروز و ظهور بیشتری داشته باشند، به‌همان

اندازه مسئولیّت بیشتری متوجّه آنها هست؛ این مطلب خواهی‌نخواهی هست؛ یعنی شما وقتی‌که می‌آیید و می‌گویید که: «من شاگرد مرحوم آقا [علامه طهرانی] بودم»، بخواهید نخواهید مسئولیّت ارتباط با ایشان به‌عهدهٔ شما می‌آید شما نمی‌توانید بگویید که: «من پسر فلان‌کس هستم، پدرم آن هست.» [اینکه] پدرتان آن هست یک مطلب است [و] اینکه مردم شما را شاگرد مکتب مرحوم آقا می‌دانند [مطلبی دیگر!] که البته خود من هم در این قضیّه [و] مسئله تفاوتی ندارم؛ چون ما در اینجا نمی‌توانیم و نخواهیم [توانست] یک هم‌چنین ادعایی را [کنیم] که ـ خلاصه ـ آنچه را که هست فقط همان ارتباط و انتساب با ایشان هست و بیان و توضیح و تفسیر مطالب آن بزرگان هست!

منتها خب به‌خاطر لطف و محبتی که رفقا به بنده دارند، طبعاً این قضیّه و بیان این مطالب به این کیفیّت، «قرعهٔ فال به نام من دیوانه زدند»؛ [لذا] حالا ما می‌آییم و یک صحبت‌ها و مطالبی که خب از بزرگان به نظر می‌رسد عرض می‌کنیم؛ ولی خود بنده هم در این قضیّه دائماً نگران هستم، یعنی شاید رفقا

باور نکنند عمق آن توقّع و منویات بنده را که چقدر من به همان مقدار ارتباط و نزدیکی با ایشان، خود را مسئول و متعهّد نسبت به مسائل احساس می‌کنم که مسئلهٔ خلافی گفته نشود، از طرف ایشان یک‌وقت مطلب به خلاف نیاید، خدایی نکرده یک‌وقت توأم با هواها و با نفسانیات نباشد و جداً من در این مسئله خودم را [ملزم] می‌کنم.

حسّاسیت مؤلّف نسبت به انتشار صحیح مطالب مرحوم علامه

واقعاً من وقتی‌که می‌بینم یک نوشته‌جات [و] سخنانی از طرف مرحوم آقا [علامه طهرانی] این‌طرف آن‌طرف پخش می‌شود و اصلاً درست بر ضد مکتب ایشان است، باور کنید شب تا صبح خوابم نمی‌برد! حالا می‌خواهید باور کنید می‌خواهید نکنید؛ جداً خوابم نمی‌برد. یعنی می‌بینم [یک] مطلبی به دروغ از مرحوم آقا نقل شده ـ حالا یا دروغ عمدی یا دروغ سهوی؛ آن دیگر حالا هر کسی [خودش می‌داند] ـ! و واقعاً می‌بینم که حالا دیگر پخش شده، دست بنده نیست و این [در اختیار من] نیست! و از آن طرف وقتی می‌بینم یک مطلبی

از هر شخصی، نسبت به مرحوم آقا پخش شده و صحیح است اصلاً قلباً خوشحال می‌شوم، هرکسی می‌خواهد باشد و هر شخصی می‌خواهد باشد؛ واقعاً این احساس را در خودم دارم که این‌طور نباشد که مردم [فقط] حرف خوب را از ناحیهٔ ما بشنوند؛ این خودش چه می‌شود؟! نفسانی! که حرف حق را از ناحیه ما بشنوند! چرا از ناحیه تو بشنوند؟! از ناحیهٔ آن [دیگری] بشنوند! اگر حرف حق است چرا [فقط از ناحیهٔ تو باشد؟!] خدا که فقط یکی مثل تو را ندارد! هزارهزار، میلیون میلیون افراد دارد! توجه کردید؟! و ما باید سعی کنیم که حرف خلاف را نزنیم؛ این مطلب مسئلهٔ [مهمی] هست.

آن وقت روی این جهت، طبعاً افرادی که با این مکتب آشنایی بیشتری دارند، مردم روی آنها توجّه بیشتری خواهند کرد؛ می‌گویند: «فلانی شاگرد مرحوم علامه [طهرانی] است؛ فلانی شاگرد علامه است؛ فلان طلبه، فلان اهل علم، فلان امام جماعت، فلان شخصی که مسئول فلان قضیّه هست [شاگرد علامه است]!» توجّه کردید؟

اینجا است که ما نباید آن شخصیت رابطیِ

خودمان را با آن بزرگان فراموش کنیم؛ اینجا دیگر قضیّه، قضیّه[ای است که نیاز به دقّت و رعایت مسائل را دارد]؛ اگر می‌توانیم، [خب خودمان را منتسب به این بزرگان کنیم؛ اگر] نمی‌توانیم، خب نباشیم، فاصله بگیریم، بیاییم برویم کارمان را انجام بدهیم، ذکرمان را بگوییم، مجالس شرکت بکنیم، فلان بکنیم؛ هیچ اشکالی هم ندارد، مسئله‌ای نیست؛ ولی وقتی‌که یک شخصی می‌خواهد بیاید، باید بداند که فقط صرف این آمدن نیست، بالأخره این قضیّه هم هست، این مسئلهٔ [انتساب] هست!

مرحوم علامه در جزیی‌ترین مسائل شاگردانشان دقت داشتند

یکی از دوستان که الآن الحمدلله در قید حیات است می‌گفت که: «ما در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] مسئول پذیرایی و اینها در روضه‌ها بودیم. ایشان [مرحوم آقا] می‌گفتند که: "آقای فلان، افرادی را که برای چایی دادن انتخاب می‌کنی باید لباسشان این‌طور باشد؛ صحبت کردنشان این‌طور باشد؛ چایی را وقتی می‌خواهند دست افراد بدهند، نحوهٔ چایی دادنشان باید به این قسم باشد؛ مردم به اینها

نگاه می‌کنند نه به ما، اینها را می‌بینند! می‌گویند: این را نگاه کن چه وضعی دارد چایی می‌دهد! این اخلاقش است، این رفتارش است، این وضع لباسش است!“» ببینید چقدر اینها [دقیق بودند.]

این مطالبی که من دارم می‌گویم، این چیزهایی است که ما دیدم از ایشان و داریم می‌گوییم؛ ایشان می‌گفتند که: «یک دفعه داشتیم با هم راجع به چایی صحبت می‌کردیم؛ هنوز آن منبری هم داشت [صحبت] می‌کرد؛ آقا فرستادند که: ”آقا، خود شما هم بلند شوید بیاید بنشینید و صحبت‌ها را گوش بدهید، صحبت نباید بکنید!“» خب شما الآن جای دیگر می‌روید هر چه دادوبیداد بیشتر باشد مجلس رونقش بیشتر است! آن از آبدارخانه هوار می‌کشد، آن از آشپزخانه عربده می‌کشد، آن از دستشویی داد می‌زند!

آقا می‌گفتند که: «منبری که دارد حرف می‌زند برای تو هم دارد حرف می‌زند، بلند شو ساکت، بیا بنشین و گوش بده و ببین چه می‌گوید! فقط حظ و نصیب خود را منحصر به چایی دادن نکن!» ببینید این آقا تا کجا دارد فکر می‌کند! اگر فقط [چایی]

باشد، فقط چایی دادی؛ فقط نصیب چایی دادن گیرت آمده! اما آن حرفی که منبری دارد می‌زند، آن حرف که دیگر گیر تو نمی‌آید، دیگر که از آن حرف بهره‌مند نمی‌شوی! توجه می‌کنید؟

اهمیّت رفتار و گفتار منتسبین به مرام بزرگان در جذب و دفع افراد

این اشتباهی است که ما داریم! که هر کسی بالأخره [در جلسات] آمد، دیگر قضیّه تمام شد! نه، باید آمد و از این فضا بهره برد. لذا هر کسی به هر مقدار که خود را به این مکتب نزدیک می‌بیند، باید بداند که مسئولیّت صحبت کردنش با مردم و مسئولیّت ارتباطش با مردم و مسئولیّت کیفیّت [رفتارش با مردم] بیشتر خواهد بود! و خدایی نکرده اگر حرفی بخواهد بزند یا تعبیری بخواهد بیاورد که موجب تکدّر کسی شود و نسبت به این راه در او شک پیدا بشود، مسئولیّت بیرون رفتن از این [راه] بر عهدهٔ او خواهد بود! و عرض کردم مرحوم آقای حدّاد هم می‌فرمودند: «یک روزی این مطلب به سر او خواهد آمد؛ این قضیّه یک روز به سر خود او خواهد آمد!»

خب به همان مقدار اگر انسان در رفتار خودش به نحوی عمل کند که باعث جذب افراد شود [و] افراد نسبت به مرام و مکتب مرحوم آقا [علامه طهرانی] و بزرگان احساس امنیت [و] احساس آرامش و طمأنینه کنند و جذب شوند، به آن مقدار هم به‌حساب او خواهند گذاشت و در جایی که برای او احتمال مانع هست آن مانعش برطرف خواهد شد. توجه کردید؟ آنجاهایی که خلاصه احتمال دارد برایش خطر پیش بیاید، این جذبی که [او] باعث [آن] شده می‌آید او را کنار می‌زند، از باطن او را کنار می‌زند.

اخلاق پیغمبر و امیرالمؤمنین بود که افراد را در آن زمان جذب می‌کرد

پس بنابراین ما نباید به‌دنبال این باشیم که این شخص می‌رود یا می‌آید! [زیرا] به‌عهدهٔ ما نیست [و] مربوط به عهدهٔ هر کسی هست خودش وظیفهٔ خودش را انجام می‌دهد. ما باید کاری کنیم که افراد نسبت به این راه و نسبت به این مکتب، احساس آرامش کنند و جذب شوند؛ اگر اخلاق پیغمبر و اخلاق امیرالمؤمنین آن‌طور نبود، آن افراد در آن زمان

مسلمان نمی‌شدند! آنها از پیغمبر آن خُلُق عظیم را دیدند که آمدند و به پیغمبر گرویدند؛ اگر قرار بود من بیایم با هر حرفی که می‌زنم، هرچه که می‌گویم، [به] آن شخصی که می‌آید در مدینه بگویم: «برو گمشو پی کارت!» چرا؟ چون خودم با پیغمبر هستم؛ یک روزی هم می‌آید که به من می‌گویند: «برو گمشو پی کارت!» پیغمبر به کسی نگفت برو گمشو پی کارت! [بلکه] با آن رفتار [و] با آن اخلاقش آمد [افراد را] جذب کرد؛ چرا؟ چون پیغمبر مسئولیّت جذب دارد؛ در جای خودش هم، در جایی که باید، دفع هم می‌کند.

ما نباید که چون در یک حالی قرار گرفتیم، کاری کنیم [که باعث دفع افراد شویم؛] این حالی را که شما الآن در آن قرار گرفتید و احساس اتّصال می‌کنید، چه کسی به شما داده؟ از خانهٔ خاله آوردید؟! چه کسی این حال را به شما داد؟ مگر بقیّه آدم نیستند، فقط شما آدم هستید؟! هان! یا نه، همه آدم هستند؟! همان کسی که شما را آورده، شاید دلش می‌خواهد آن یکی دیگر را بیاورد؛ چرا می‌روی راه او را می‌بندی؟! چرا

می‌گویی نه، او نیاید؟! چه کسی این مسئولیّت را به شما داده که می‌گویی او نیاید؟! خودمان از پیش خودمان می‌آییم درست می‌کنیم و می‌بافیم و یک کاری می‌کنیم و بعد یک مشکل ایجاد می‌شود!

انسان باید به‌نحوی عمل کند که باعث خوش‌بینی افراد نسبت به این مرام و مکتب باشد

این از مسائلی بود که مرحوم آقا [علامه طهرانی] و مخصوصاً در آن زمان‌هایی که من در همان سن ۱۷-۱۶ سالگی خدمت مرحوم آقای حدّاد رضوان‌اللَه‌علیه می‌رسیدم، این مطالب را خیلی از ایشان می‌شنیدم، که خلاصه نسبت به این قضیّه خیلی حساسیت داشتند که: «انسان در ارتباط با افراد، به‌نحوی عمل کند که باعث خوش‌بینی آنها نسبت به این مرام و به این مکتب باشد، نه [باعث بدبینی آنها!]»

مطالبی که به‌صورت خصوصی بیان می‌شود، مربوط به خود شخص است و جنبهٔ عمومی ندارد

یک مطلب دیگر هم می‌خواستم خدمت رفقا عرض کنم؛ یکی این بود که گاهی اوقات اتفاق

می‌افتد که من یک مطلبی را به یک شخص می‌گویم یا فرض کنید که در یک جلسهٔ خصوصی می‌گویم؛ رفقا باید بدانند این مطلبی که به او گفته شده مربوط به خود او است یا اگر در یک جلسهٔ خصوصی هست [مربوط به خود اوست]، مگر اینکه بگویم انتشارش اشکال ندارد. ولی خب دیده شده که [آن مطلب در بین رفقا منتشر شده و حالت عمومی پیدا کرده!] حالا این‌هم از روی [عدم توجّه نسبت به مطالب] است؛ حالا مثلاً شخص تصوّر می‌کند که نه، مثلاً مطلب مهمی نیست و چیزی نیست! نه، تعمّدی که در کار نیست [و] مسئلهٔ چیزی نیست؛ از روی ـ به اصطلاح ـ عدم توجّه نسبت به مطالب است یا مثلاً تصوّر اینکه نه، اشکالی ندارد و مطلب مربوط به همه هست!

[لذا] اگر مسئله‌ای باشد که قابل برای انتشار و اینها باشد من خودم عرض می‌کنم؛ ولی مثلاً فرض بکنید که یک وقتی یک مطلبی هست ـ چون شنیدم ـ مثلاً بعضی از مطالبی را که احساسم این بود که خلاصه هنوز در [معرض] انتشار نیست، ولی خب

از افراد شنیده می‌شود! خب این قضیّه را هم باید به آن توجّه کنیم.

بزرگان در قضایا کلیّات را بیان می‌کنند و تشخیص جزئیّات با خود افراد است

عرض کنم حضورتان که مثلاً ما در زمان خود مرحوم آقا [علامه طهرانی] هم می‌دیدیم ـ اتفاقاً این را هم اینجا نوشتم که خدمتتان عرض کنم ـ؛ در قضیّهٔ انتخاب رئیس جمهور در همان زمان سابق [و] در زمان انقلاب ـ که اتفاقاً خود ما هم در آن مسائل شرکت داشتیم ـ رفقا می‌خواستند ببینند که مرحوم آقا به چه کسی رأی می‌دهند! خب ببینید، من یادم است ایشان کاغذ [و] قلم را برداشتند ـ نمی‌دانم آن زمان کسی از رفقا بوده [یا نه؟!] ـ، رفتند یک گوشه که آن اسم را بنویسند؛ بعضی‌ها به هم می‌گفتند: «از آن پشت برویم نگاه کنیم ببینیم ایشان چه می‌نویسند!» ایشان یک‌دفعه متوجّه شدند سرشان را بلند کردند گفتند که: «آقا بفرمایید! این [کار را] نکنید!» نمی‌خواهد ایشان [کسی] متوجه شود که به چه کسی ایشان دارد رأی می‌دهد! خب ما هم نفهمیدیم. البتّه خود من حدس می‌زنم؛ ولی خب تا

حالا هم به کسی نگفتم و نباید هم بگویم؛ چرا؟! چون‌که مرحوم آقا [علامه طهرانی] یک عالم الهی و یک ولی الهی است؛ آن کاری که انجام می‌دهد روی حساب است؛ مثل ما نیست که با یک بنر فکرمان عوض بشود [و] از رأی دادن به این برگردد به این [یکی!] نه، او کارش روی حساب است، او [کارش] روی کتاب است، او کاری که انجام می‌دهد [از روی تشخیص و تکلیف است، نه از روی احساسات!] [لذا] افراد نباید بفهمند که ایشان [اسم چه کسی را] دارند [می‌نویسند؛ چون] از این اطّلاع هزارتا حرف درمی‌آید! اولاً طرف ـ آن‌کسی‌که به او رأی داده شده ـ نائب امام زمان می‌شود! می‌گویند: «اِ! آقا رأی داده دیگر! آقا رأی بدهد دیگر مگر می‌شود!»

شما الآن دارید می‌بینید [که] از چه مسائل [و] از چه حرف‌ها دارند چه نتایج محیّرالعقولی در می‌آورند! که [مثلاً] فلان روز، آقا به این [شخص] سلام کرده، [لذا] این سلامش یک حسابی دارد، یک کتابی دارد، پس این باید [در] این [جایگاه] باشد، پس این باید در این مرتبه باشد، [در] آسمان هشتم

باشد، فلان باشد! [صرف این]که آقا به این سلام کرده است! بابا، آقا آمده به یک مستحب عمل کرده، [لذا] زودتر سلام کرده؛ حالا [چون] ایشان زودتر سلام کرده او را جبرائیل کرده، جبرائیل امین! [بنابراین] وقتی این امّتِ خر برمی‌دارند [با] یک زودتر سلام کردن آقا، طرف را جبرائیل می‌کنند، وای به اینکه بیاییم دستخط آقا را ببینیم [که مثلاً] گفته: «آقای فلان، رئیس جمهور بشود!» [تصوّر کنید که] دیگر او چه خواهد شد؟! [دیگر] او مدیر و مدبّر سماوات و ارضین خواهد بود!

آقا بلند شوید بروید به هر کسی می‌خواهید [رأی] بدهید دیگر؛ معیار را برایتان تعیین کردند، در همین حدّ؛ چرا ما بیاییم تو این ظاهر بایستیم؟! چرا ما بیایم فقط افکارمان را در این ظاهر [متمرکز] کنیم؟! [حالا] برویم نگاه کنیم [آقا به چه کسی رأی می‌دهند!] حالا رأی دادن تو [اصلاً] چیزی را عوض می‌کند؟ اتفاقاً آن کسی هم که ایشان به او رأی دادند رئیس جمهور نشد! یا [چون] می‌دانستند نمی‌شود، برداشتند به آن [رأی] دادند! من که خیال می‌کنم [قضیّه این‌طوربوده!] چون دیدن بابا این [را] کسی

کاریش ندارد؛ اقلّاً بیچاره را بردارند به او [رأی بدهند] که دیگر مسئولیّتی متوجّه ایشان [علامه طهرانی] نباشد!

پناه برخدا، واقعاً پناه برخدا از این چیزهایی که ما برای خودمان در می‌آوریم و مسائلی که درست می‌کنیم؛ وقتی که یک چیزی برای انسان پیش می‌آید انسان باید انجام بدهد [و] دیگر خیلی نباید انسان در این مطالب تأمّل کند و ـ به اصطلاح ـ بایستد.

به نظر رسید که ما دیگر از حدّ [مجاز] خارج شدیم! ببخشید من این را می‌گویم و دیگر رفع زحمت می‌کنیم؛ ما الآن مورد خطاب و عتاب دوستان قرار می‌گیریم؛ بله به بنده گفتند که باید یک مقداری بیشتر احتیاط را رعایت کنیم!

عرض کنم حضورتان دیگر از مطالبی که [قصد داشتم بیان کنم]، خب البتّه در صحبتم خیلی از اینها را [اشاره] کردم؛ راجع به یک قضیّه هم باید این را خدمت رفقا عرض بکنیم که آنچه را که از مرام و راه و روش بزرگان هست؛ خب ما نمی‌گوییم خطا نمی‌کنیم، چرا خطا می‌کنیم و اشتباه هم می‌کنیم و

این را هم از باب تواضع و شکسته نفسی و این چیزها بنده عرض نمی‌کنم؛ من اهل این حرف‌ها نیستم؛ ممکن است خطا بکنم، ممکن هم است نکنم. من در یک قضیّه‌ای که آن زمان‌ها اتفاق افتاد و اشتباه کردم، با یکی از رفقا که داشتیم از اینجا می‌رفتیم صریحاً گفتم آقا بنده در این قضیّه اشتباه کردم و نباید به این قضیّه گوش می‌دادم! و یک کسی بنده را دعوت کرده بود، بنده دعوتش را پذیرفتم و بعد عذر آوردم و نرفتم و گفتم اشتباه کردم و می‌بایست بروم! ولی نسبت به چیزی که احساس خطا نمی‌کنیم، خب مثل هرکس دیگری مؤظّف هستیم؛ مثل شما، تفاوت نمی‌کند! بالأخره همهٔ ما مؤظّف هستیم بر اینکه طبق یقین و تکلیف عمل کنیم و در این قضیّه و در این زمینه ممکن است که یک اختلاف سلیقه‌هایی پیدا شود و برای بعضی از افراد خب طبعاً این اختلاف سلیقه موجب شک در ارتباطشان باشد و وظیفه‌ای که بر عهدهٔ بنده هست این است که آنچه را که به نظرم می‌رسد، آن را اعمال کنم و در این قضیّه خب ممکن است با خیلی از دوستان هم مشورت بکنم و هر شخصی هم مکلف

بر همان یقین و تکلیفی است که خودش احساس می‌کند. توجه کردید؟ این هم [وحی منزل] نیست! بنده نه پیغمبر هستم، نه امام هستم، نه ولیّ خدا که خب آنها حسابشان جدا است.

انسان مؤظّف است به آنچه که یقین دارد و وظیفهٔ خود می‌داند عمل کند

منتها تکلیف بنده این است که آنچه را که به نظرم می‌رسد و آن را صحیح تشخیص می‌دهم به آن ترتیب اثر بدهم و به رفقا و دوستان هم، همین روش و مسئله را متذکّر شوم و ان‌شاءاللَه خب از این به بعد هم تا آنجایی که خدا توفیق بدهد به این کیفیّت [و] حالت خواهد بود.

ممکن است در این زمینه [انتقاداتی هم از انسان بشود!] زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] رضوان‌اللَه‌علیه این مسئله بوده، حالا چه برسد به ما! زمانی‌که ایشان ولی خدا بود و مطالبش به‌نحو دیگری بود، نسبت به ایشان هزارتا شکّ و بعد هم هزارتا یقین و بعد هم هزارتا مسئله مردم درمی‌آوردند! بنده گاهی نامه‌هایی که نوشته می‌شد و صحبت‌هایی که می‌شد می‌دیدم، واقعاً به خدا پناه

می‌بردم! [با خود] می‌گفتم: «این که ولیّ خدا است، افراد راجع به او چه دارند می‌گویند؟! و [نسبت به ایشان] چه [برخوردی] دارند!» و همهٔ اینها برای ما خودش عبرت بود و چوب تنبّه و تذکّر بود که حواسمان جمع باشد و مواظب باشیم و ببینیم که مسائل به این کیفیّت است.

آنهایی که در زمان رسول خدا نسبت به امیرالمؤمنین و خاندان پیغمبر چگونه بودند [و] بعد از این قضیّه و مسائلی که پیش آمد چه برخوردی کردند؟! خیلی این مسئله، مسئلهٔ [مهمی است] و این [قضیّه] هم بوده و این قضایا هم هست؛ این مطالب هست و در این زمینه نباید یک وقت مثلاً این [سؤال] باشد که حالا این [مسئله] چطور است؟! نه این مسئله هست، هر کسی بر طبق فهم و تشخیص خودش عمل می‌کند و تا به‌حال بنده، شخصی را بر پذیرش یک مطلب [اجبار نکردم و] یک مسئله‌ای [را بر کسی] تحمیل نکردم.

اگر مسئولیتی برعهدهٔ انسان باشد، شرعاً، عقلاً و عرفاً حرام است که نسبت به آن

بی‌تفاوت باشد و مسامحه کند

منتها چیزی که هست این است [که] تا وقتی که مسئولیّتی بر عهدهٔ انسان قرار گرفته شرعاً و عقلاً این خلاف است که انسان نسبت به آن مسئولیّت احساس بی‌تفاوتی و احساس مسامحه داشته باشد؛ این مسئله هم شرعاً خلاف و حرام است و هم عقلاً و عرفاً؛ و وقتی که بنده فعلاً مسئولیّت همین ارتباط با رفقا و دوستان را دارم، [نباید نسبت به این مسئولیّت بی‌تفاوت باشم و مسامحه کنم] ـ [البته] رفقا به‌خاطر محبّتشان که در ارتباط با ما دارند، این مسئولیّت را [به ما] دادند ـ.

پس بنابراین بر فرض که حتّی احتمال اشتباه هم در بعضی از مسائل هست، انسان نباید این قضیّه را [تحت‌الشّعاع این اشتباه قرار دهد؛] خب وقتی که یک مسئولیّتی هست، ما باید این مقدار حُسن ظن داشته باشیم که شخص، متعهد به انجام مسئولیّتش هست و خارج از [حیطهٔ مسئولیتش عمل نمی‌کند]؛ مگر اینکه خب بالأخره برای انسان ذهنیّتی عوض شود، فکری عوض شود و سلیقه‌ای عوض شود [تا

اینکه شخص از زیر بار مسئولیت خارج شود!]

لذا از این نقطهٔ نظر، من در اینجا همان احساسی را دارم که در زمان خود مرحوم آقا [علامه طهرانی] داشتم، هیچ تفاوتی نکرده؛ در آن زمان هم افرادی بودند که اینها چند صباحی می‌آمدند و بعد هم به انحاء وسائل ـ و حالا دیگر گفتنش اصلاً شاید درست نباشد ـ می‌رفتند! [مثلاً] به یکی می‌گفتند: «سیگار نکش!» [به‌خاطر همین یک حرف] از آقا [علامه طهرانی] فاصله می‌گرفت! خب بابا دارند می‌گویند سیگار نکش، سیگار اشکال دارد! [چرا ناراحت می‌شوی؟!] به یکی [که] حالا [وارد] کارهای خلاف و مسائل دیگر[شده] بود، این حرف‌ها [را] می‌گفتند و شخص می‌آمد [کناره‌گیری] می‌کرد [و فاصله می‌گرفت!] خلاصه هر کسی [به یک نحوی فاصله می‌گرفت و می‌رفت!] آن یکی ـ نمی‌دانم ـ با فلان شخص حساب و کتاب داشت، وقتی که می‌آمد نگاه می‌کرد می‌دید که آقا با این گرم گرفته‌اند! [با خود می‌گفت:] «چرا آقا با این گرم گرفتند؟!» پس [گرم] نگیرند؟! [اگر] قرار باشد که با هر کسی [بخواهند

گرم بگیرند باید] اوّل بیایند از تو اجازه بگیرند، [خب فرق تو و آقا چیست؟!] آقا اجازه می‌فرمایید به این سلام کنیم؟! اجازه می‌فرمایید به این چیز می‌کنیم؟! خب دیگر تو بیا به‌جای ایشان بنشین! اینکه نشد که!

ایشان که الآن یک مسئولیّتی را پذیرفتند خب باید طبق این مسئولیّت [هم] رفتار کنند؛ به این سلام کنند، [با] آن گرم بگیرند، آن را [به] خانه‌اش دعوت کنند، به آن نمی‌دانم چه‌کار کنند! ایشان نیامده که فکر و ذکر و تدبیر و همهٔ [مسائلش] را به دست تو بسپارد، [بعد هم بگویی] که: «چرا این آقا [این‌کار را] کرده؟! پس بنابراین من میروم!» خب بلند شو برو!

اینها [را] چون من در جریان هستم، دارم عرض می‌کنم. از این حرف‌ها [زیاد مطرح می‌شد]! [مثلاً می‌گفتند:] «چرا ایشان با فلان کس که خیلی صمیمی است، خیلی به او توجّه نکردند؟!» حالا چون صمیمی‌است پس ایشان هم باید با او صمیمی و [گرم] باشند! پس اگر ـ به اصطلاح ـ [قرار است

از تو اجازه بگیریم، [خب] تو بیا به‌جای ولیّ خدا بنشین! و ما [خیلی] از این مطالب داشتیم؛ یعنی الآن شما نسبت به آن می‌خندید ولی خب باور کنید بوده؛ یعنی جداً از این‌گونه مطالب بوده!

یک بنده خدایی [به‌خاطر ایرادی که تبدیل به شک شده بود] از مرحوم آقا [علامه طهرانی] جدا شده بود [که]: «چرا ایشان با مرحوم آقای مطهّری جلسه دارد؟! ـ عجب! پس نداشته باشد؟! ـ و چرا با فلان سیّد ـ که ایشان هم سیّدی از علمای طهران بود ـ [جلسه] ندارد؟!» بابا ایشان هزارتا مسئله [را] دارد می‌بیند، هزار تا قضیّه [را] دارد می‌بیند؛ آخر تو فلان کاره‌ای، شغلت فلان شغل است! برو شغلت را انجام بده؛ [به تو چه ارتباطی دارد که] چرا ایشان با آقای مطهّری جلسه دارد؟! چرا هر هفته آقای مطهّری [به] منزل [ایشان] می‌آید؟!

یعنی واقعاً مطالب خنده‌داری که اصلاً [آدم تعجّب می‌کند!] یعنی می‌خواهم بگویم که مرحوم پدر ما [علامه طهرانی] هم [به] یک‌چنین افکاری [مبتلا] بود؛ ایشان هم مبتلا به یک‌چنین افکار و یک‌چنین اشخاص و مبتلا به یک همچین

کوته‌بینی‌ها و کوته‌نظری‌ها بود؛ توجه می‌کنید؟

و این قضیّه همیشه هست و الآن هم هست؛ الآن هم آن چیزهایی که ما داریم می‌شنویم و بر آن اساس ترتیب اثر داده می‌شود، همین حرف‌ها است؛ واقعاً حرف‌هایی که اگر من به شما بگویم، به این‌گونه تفکّر و به این‌گونه مسائل می‌خندید؛ واقعاً اصلاً خنده‌تان می‌گیرد!

علی‌کلّ‌حال «ره چنان رو که رهروان رفتند»؛ ما وظیفه داریم که [به] همان روش و همان طریقی که خودمان بزرگان [را] در آن راه و روش بزرگان بالعیان دیدیم، به همان کیفیّت حرکت کنیم و خلاصه با هر رفیقی که در مرام بزرگان و در مرام آنها ثابت و محکم‌تر باشد، واقعاً خود من در درون خودم، احساس نزدیکی بیشتر و احساس قرب بیشتری دارم؛ جداً می‌گویم، می‌خواهید باور کنید، می‌خواهید نکنید!

راه خدا که راه رودربایستی نیست

و هر کسی هم که خلاصه حالا نسبت به مطالب، مبانی، این‌طرف آن‌طرف، مسائل دیگر، چیزهای

دیگر، اختلاف [نظری] دارد، هیچ اجباری نیست بر اینکه حتماً [به اینجا] بیاییم؛ آخر اینجا جای رودربایستی نیست، جای این مسائل نیست! راه خدا که راه رودربایستی نیست! بابا فکر دوروز دیگرت را بکن، بی‌خود اینجا نیا! بی‌خود نیا [اینجا] وقتت را تلف بکن! هرجا [می‌خواهی برو]، تنها، اصلاً خودت در تنهایی خودت [باش]، ارتباط با بنده جزو اصول دین نیست که هرکسی فقط بایستی که [اینجا] باشد! بله تمام آن مطالبی را که بنده گفتم [برای این است که] تو از راه منحرف نشوی! [حالا] شخص به آن طرف دنیا برود، اصلا تا آخر عمر هم با بنده مربوط نباشد، خب نباشد؛ ولی آدم در راه باشد، حرف‌هایش دیگر عوض نشود [و] یواش‌یواش به یک جاهای دیگر بیاید! خب [شخصی که این‌طور نباشد]، این معلوم است که فاصله گرفته است! در راه و رسم خودش باشد، تا آخر عمر هم [ما را] نبیند، خب نبیند؛ بگوید: «آقا، ما ازاین بدمان می‌آید، ما از این خوشمان نمی‌آید!» [اشکالی ندارد.] خود مرحوم آقا [علامه طهرانی] هم همین‌طور به افراد [و] به اشخاص می‌گفتند؛ خودشان [هم] به این

کیفیّت این مطالب را تذکر می‌دادند.

علی‌کلّ‌حال اگر در صحبتی ـ خلاصه ـ نسبت به رفقا جسارت [و] جرئت کردیم دیگر این را از باب رفاقت [تلقّی] کنند؛ بالأخره رفاقت برای همین [مواقع] است دیگر، برای همین وقت‌هایی [است] که آدم بیاید با هم بنشیند دوتا حرف بزند؛ پس ما رفاقت را برای چه وقت گذاشتیم؟! رودربایستی و بفرمایید حاج‌آقا! [اینها] جای دیگر هم هست؛ همه‌جا «حاج‌آقا حاج‌آقا» و بفرمایید و صلوات بفرستید و اینها هست! بله، دوربین‌های کذا و این‌طرف آن‌طرف و نمی‌دانم بیا و برو فلان!

اینجا آمدیم خودمانی، دوتا کلمه حرف بزنیم، بشنویم، بگوییم، بخندیم و این مطالب باعث بشود که آن حال و هوای ما تغییر پیدا کند، فضای ما عوض بشود؛ واقعاً من وقتی‌که اینها را [خدمت] رفقا [عرض می‌کنم] نیاز به قسم و آیه و اینها ندارد؛ باور کنید که واقعاً اینها را از سر دلسوزی و یکرنگی می‌گویم. من امروز می‌خواستم برای استراحت [و] این حرف‌ها جایی بروم [و با خود] گفتم که [بیان

این مطالب را] بگذارم برای شنبه، که شب شنبه که می‌آیم بگویم؛ بعد آمدم یک دفعه [با خود] گفتم خدا به من می‌گوید که: «اگر در همین فاصله برای تو فوتی اتفاق افتاد، خب تو چه حجّت و دلیلی داری [که] چرا زودتر این مطالبی که به نظرت می‌رسد نگویی؟!» لذا گفتم که خب می‌گذارم فردا می‌روم [و] امشب رفقا را می‌بینم، این مطالبی که بایستی مطرح شود، مخصوصاً آن قضیّهٔ اوّل که خدمتتان توضیح دادم که مسئلهٔ اصلی آن بود؛ که آن مسئله، مسئلهٔ مهمی بود و گفتم که خب چه دلیل داری؟! گفتم خب باشد، امشب [صحبت] می‌کنیم، حالا کارمان را یک روز به تأخیر می‌اندازیم، مگر این، کار نیست؟! این هم [خود] جزو کارهای دیگر است.

یعنی واقعاً وقتی‌که انسان با رفیقش احساس اتّحاد [و] وحدت در طریق می‌کند، واقعاً خوشی او برای او خوشی و ناراحتی او برای او ناراحتی، رشد و ترقّی او برای او مسرّت و آنچه را که موجب توقّف می‌شود واقعاً موجب تکدّر می‌شود! من جداً وقتی‌که یک [مطلبی را] از یک رفیق که خلاصه نباید سر بزند مشاهده می‌کنم، اصلاً یک‌دفعه می‌گویم چرا

باید این‌طور باشد؟! یعنی یک چرایی که از ته دلم این چرا برمی‌خیزد؛ نه فقط با خودم، یعنی واقعاً احساس می‌کنم خب بندهٔ خدا ضرر کرد، این وسط ضرر کرد! خب چرا باید ضرر کنید؟! حالا اشتباه می‌کنیم؛ حالا اشتباهمان را به پای ضرر نمی‌نویسند؛ خدا می‌آید ماست مالی می‌کند درست می‌کند؛ ولی آدم دیگر وقتی که می‌تواند یک خرده حواسش را جمع کند، به آن چیزهایی که گفته می‌شود توجه کند؛ خب بابا [اگر توجّه کنی]، به‌خدا ضرر نمی‌کنی، [بلکه] رشد می‌کنی، ترقی می‌کنی.

این چیزهایی است که ما در آن زمان دیدیم و [حالا که] دارم می‌گویم این طرف قضیّه را هم بگویم [که] بحمداللَه واقعاً خوشحال می‌شوم واقعاً خوشحال می‌شوم وقتی که می‌بینم افرادی‌که اینها جلساتِ پیش مرحوم آقا [علامه طهرانی] را گذراندند، سال‌های سال بودند، بالأخره این‌طرف آن‌طرف می‌روم، در این سفر آن سفر گاه‌گاهی چیزهایی می‌بینم و نگاه به آنها می‌کنم و بعد نگاه به رفقای خودم می‌کنم، واقعاً از صمیم دل این حالت

انبساط برای من پیدا می‌شود؛ اینکه الحمدلله خداوند چه توفیقی داده که ما را با این رفقا مأنوس کرده و چه کرده و چه کرده و اگر قرار بود بر اینکه تقدیر ما به‌نحو دیگری می‌شد، واقعاً چه می‌کردیم؟! [با] آن مسائلی که می‌بینیم و مشاهده می‌کنیم! خدا نیاورد آن‌روزی را که بخواهی تقدیر ما را با غیر خوبانت رقم بزنی! الحمدلله.

اللَهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد